



نشریه علمی علم و تمدن در اسلام

سال پنجم / شماره بیستم / تابستان ۱۴۰۳



doi: 10.22034/icrs.2024.486034.1300

ارزیابی الزامات نهادی علم در تاریخ شیعی عصر صفویه

زهرا سادات کشاورز^۱

چکیده

ارزیابی وضعیت علم در عصر صفویه می‌تواند دریچه‌ای به دلایل ساختاری طلوع و غروب این عصر بگشاید. بر این اساس، سؤال اصلی پژوهش آن است که کدام الزامات نهادی به تحقق وضعیت اولیه تأسیس علم در عصر صفویه انجامیده است؟ و کدام خصایص، در ادامه، امکان‌های تداوم وضعیت علمی را مخدوش ساخته است؟ پژوهش حاضر بر این فرضیه که معرف‌های علم در عصر صفویه گویای وضعیتی نسبتاً استاندارد می‌باشد، تمرکز کرده است اما در ادامه، چرایی ناپایداری این وضعیت را جستجو کرده است. یافته‌های پژوهش با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی به اعتبار تحلیل کارکردی نظریه رابرت مرتن نشان می‌دهد در حوزه شرایط درونی علم که نخستین آن عام‌گرایی است، مستندات حاکی از تحقق نسبی اصل عینیت از طریق رهایی علم از پایگاه طبقاتی، ملیتی، قومیتی و زبانی است. استاندارد درونی دوم یعنی مالکیت جمعی نیز از منظر شکل‌گیری اجتماعات علمی، و با دو مکانیسم ترجمه و انتقال یافته‌های علمی ناهمزمان و همزمان، وضعیت نسبتاً شایسته‌ای را نمایش می‌دهد. اصل سوم بیرونی نیز با نام بی‌طرفی، از طریق تنوع رشته‌های علمی، به اصل فراغت از ارزش منجر گردیده و از طریق تدارک بنیان‌های عقلانی برای دین، به پرهیز نسبی از جهت‌گیری تأییدی انجامیده است. از حیث شرط درونی چهارم یعنی شک سازمان‌یافته نیز می‌توان تشکیک‌ها و نقدهای موجود میان اخباریون و اصولیون را نمونه شک روش‌شناختی در ساختار علمی این عصر دانست و شک اخباریون در خصوص عدم امکان دریافت اذن از شان زعامت مجتهدین توسط حکام را گواهی بر شک نهادی در این عصر تلقی نمود. هر چند بخش دیگر یافته‌ها، گویای ناپایداری استانداردهای علم در عصر صفویه است؛ زیرا عموماً با پایان حکمرانی شاه طهماسب و با انحصارگرایی علوم نقلی نسبت به علوم عقلی، غلبه

۱. دکترای تخصصی گروه تاریخ تشیع، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران.

zahra.sadat.keshavarz@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۸/۰۸ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۰/۰۷ نوع مقاله: پژوهشی (صفحات: ۱۱۰-۱۴۲)

اخباری‌گری بر سایر جریان‌های فکری، تحاشی فلسفه و رویکردهای بینارشته‌ای از سوی بخشی از فقها، فروکاستن کلیت علم به معارف دینی، بی‌مهری نسبت به صنعت چاپ، عدم عبور از مدرسه به آکادمی، قلت کتابخانه‌ها، خرافه‌گرایی، تنیدگی روزافزون منافع علما و حکام و تعصب نسبت به هر گزاره غیرشیعی در علم، استنادهای علم استمرار نیافت و بازگشت به رکود علمی در ایران عصر صفوی مشاهده گردید.

واژه‌های کلیدی: علم، عام‌گرایی، اشتراک، بی‌طرفی، شک سازمان‌یافته، صفویه، ایران.

Evaluating the Institutional Requirements of Knowledge in Shiite History during the Safavid Era

Zahra sadat keshavarz¹

Abstract

Assessing the state of science in the Safavid era can open a window into the structural reasons for the rise and fall of this era. Accordingly, the main question of the research is: which institutional requirements led to the realization of the initial state of the establishment of science in the Safavid era? And, in turn, which characteristics have distorted the possibilities of continuing the scientific situation? The present study has focused on the hypothesis that the definitions of science in the Safavid era reflect a relatively standard situation, but it has also explored the reasons for the instability of this situation. The findings of the research, using a descriptive-analytical method based on the functional analysis of Robert Merton's theory, show that, field of the internal conditions of science, the four institutional requirements proposed for science, including: a) universalism (liberation of science from class, nationality, ethnicity, and language); b) communal or collective ownership (formation of scientific communities); c) neutrality (diversity of scientific disciplines and provision of rational foundations for religion); and d) organized doubt (skepticisms and criticisms existing between Akhbarians and Usuli'ans), have a relatively acceptable position in accordance with the historical data available in the Safavid era. But another part of the findings indicates the instability of scientific standards in the Safavid era. Because generally, with the end of Shah Tahmasp's rule and the monopoly of traditional sciences over rational sciences, the dominance of Akhbarism over other intellectual currents, the ridicule of philosophy and interdisciplinary approaches by some

1. Ph.D. in History of Shi'ism, Faculty of Literature and Humanities, University of Isfahan, Isfahan, Iran. zahra.sadat.keshavarz@gmail.com.

jurists, the reduction of the entirety of science to religious knowledge, the lack of love for the printing industry, the lack of transition from school to academy, the scarcity of libraries, superstition, the increasing tension between the interests of scholars and rulers, and the prejudice against any non-Shiite proposition in science, the standards of science did not continue and a return to scientific stagnation was observed in Iran during the Safavid era.

Keywords: Equivalence chain, null signifier, articulation, Mahdism discourse, Safavid era.

مقدمه

ادوار تاریخی همواره محل تأمل علوم مختلف بوده‌اند، به گونه‌ای که تاریخ را از صرف یک امر زمانی خارج نموده و زمانمندی آن را محل تردید قرار داده است. گو اینکه بنا بر آنچه در دپارتمان‌های علوم اجتماعی از جمله جامعه‌شناسی مطرح است، می‌توان ادوار تاریخی را در جایگاه موضوعاتی که همواره امکان‌های جدیدی برای تفسیر در اختیار پژوهشگران می‌گذارند، مورد بررسی‌های مجدد قرار داد و تنها در این صورت است که تاریخ از چارچوبه‌های تنگ زمانمندی و مکانمندی خارج شده و حوزه تأثیر خود را تا لحظه حال و آینده می‌گستراند.

نکته مضاعف اینکه، اعصاری که از جهات متکثرتری برخوردارند، از فرصت‌های متراکم‌تری نیز برای تأویل‌پذیری برخوردار بوده و به این ترتیب، موضوعاتی شایسته‌تر برای مطالعات مجدد هستند. صفویه از این نظر، یکی از این اعصار ممتاز به شمار می‌رود. صفویه از مختصات چند سطحی برای بازیابی عناصر به ظاهر مکشوف اما همچنان مکتوم، برخوردار است زیرا خویشاوندی‌هایی با برخی از عناصر لازم برای بهبود وضعیت علم داشته و می‌تواند دست‌کم در مقام دوره‌ای مقدماتی، گویای بسامدهایی از عناصر ضروری علم باشد. صفویه در دپارتمان‌های متعدد علوم اجتماعی، همواره از این ظرفیت برخوردار بوده است که به منزله نزدیک‌ترین تجربه به عصر حاضر، مورد تدقیق قرار بگیرد؛ زیرا علاوه بر اینکه چنین تجربه‌ای نزدیک‌ترین تجربه به حافظه جمعی مای ایرانی، در قلمرو تأسیس علم است، خصایص مشابهی نیز با ساختار ایران فعلی دارد که متأثر بودن سیاست از دیانت، تهدیدات معطوف به یکپارچگی سرزمینی، و ورود به زیست جهان‌پسااستی، از جمله آنها است.

تکوین علم به معنای اعم، از جمله ویژگی‌های حتمی برای بهبود وضعیت هر جامعه می‌باشد، به حدی که از منظر برخی از نظریه پردازان حوزه سیاست و قدرت، از جمله فوکو^۱، علم هسته مرکزی هر نوع از قدرت در دولت‌های ملی است^۲ بنابراین مطالعه وضعیت علم و بررسی آن، همچون هر موضوع مطالعاتی دیگری، از الگویی نسبتاً مشابه پیروی می‌کند و طرح این دعوی که عصر صفویه محل تجربه‌ای علمی، هرچند به شکل مقدماتی، بوده است، منوط به طرح شرایط علم در آن دوره می‌باشد زیرا علم از استلزاماتی برخوردار است که در جایگاه مقدمه، به مآخراهی چون ساحت علمی و معرفتی می‌انجامد. در صورت‌بندی نوشتار حاضر، سعی خواهد شد که به مجموعه‌ای تئوریک از کانونی‌ترین و مؤثرترین نوع از این استلزامات در عصر صفویه پرداخته شود اما روند تحقیق بدینجا متوقف نگردیده و تلاش شده است که نحوه فروکش کردن استنادهای اولیه علم در مقاطع پایانی صفویه را توضیح دهد و به تصویری از ناپایداری وضعیت علم در عصر مربوطه دست یابد.

پیشینه پژوهش

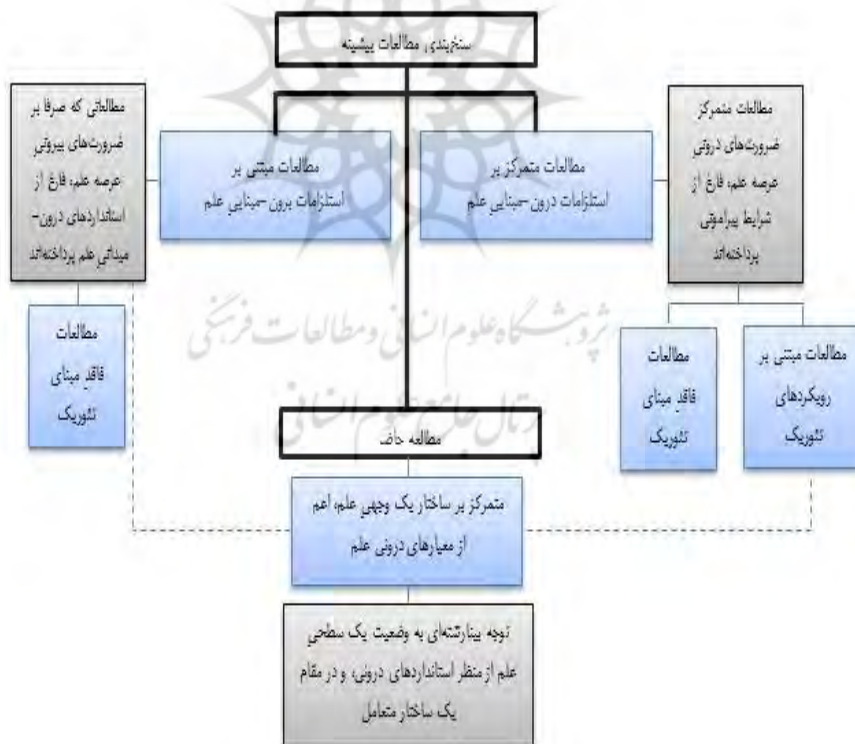
در این بخش، تحقیقات موجود در این رابطه براساس مطالعه ۲۱ اثر ترسیم گردید تا سنخ‌بندی تحقیقات پیشینه به‌عنوان چشم‌اندازی از ادبیات موجود ممکن گردد؛ زیرا به تعبیر کرسول «این سازماندهی محقق را قادر می‌سازد که دریابد مطالعه پیشنهاد شده چگونه به پژوهش‌های قبلی چیزی اضافه می‌کند، آن را بسط می‌دهد یا تکرار می‌کند. یک رویکرد مفید برای این امر طراحی یک نقشه پیشینه است» (کرسول، ۱۳۹۱: ۸۴). بنا بر روایت بصری نمودار پایین، گونه‌ای از مطالعات در این زمینه صرفاً به ضرورت‌های زمینه‌ای علم در عصر صفویه پرداخته‌اند، از این سنخ می‌توان به «تاریخ علم در ایران، از صفویه تا اواخر قاجاریه» معتمدی (۱۳۹۱) و همچنین «سیاست‌های دولت صفویه در ارتباط با علوم»، احمدی (۱۳۹۵) اشاره نمود. ضمن اینکه مطالعات دسته نخست، عموماً و تا حدی که تحقیقات در دسترس نشان می‌دهد، بدون اتکا بر مبانی نظری و در نتیجه فاقد رویکردهای بینارشته‌ای هستند.

1. Michel Foucault

۲. فوکو، میشل (۱۴۰۱) نظم اشیاء: دیرینه‌شناسی علوم انسانی.

سنخ دیگری از پیشینه مربوطه منحصرأ بر ضرورت‌های کانونی (درونی) علم در عصر یادشده متمرکز شده‌اند. این سنخ، مشتمل بر دو نوع اعم از آنهایی که مبتنی بر مبانی تئوریک هستند همانند «بررسی جامعه‌شناختی سازماندهی علم در اصفهان دوره صفویه و نقش آن در توسعه تشیع» حیدری (۱۳۹۱) و «تبیین و تحلیل نقش اجتماع علمی در فرآیند تمدنی دولت شیعی صفویه» کشاورز (۱۳۹۷) و آنهایی که فاقد چنین مبانی مشخصی هستند، شامل تحقیقاتی همچون «بررسی انتقادی سیاست‌گذاری علم در عصر صفویه» مومنی‌ها و قرانتي (۱۳۹۹) می‌باشند.

بر این اساس، پژوهش حاضر سعی دارد که در عین لحاظ نمودن ساحت نظری نسبت به ادبیات تحقیقی موجود، به‌عنوان پیش‌شرط شروع مطالعه، فاصله انتقادی خود را نیز با این مطالعات حفظ نماید و به رفع کاستی‌های موجود در ادبیات یادشده و تقویت وجوه بدیع و خلاقانه موضوع علم در عصر صفویه در حدود مقدورات موجود کمک کند.



نمودار (۱): نقشه مطالعات پیشینه

چارچوب نظری

با توجه به تعاطی داده‌های تاریخی و حوزه نظری و به منظور پرهیز از تقطیع‌های تماتیک، وضعیت علم در عصر صفویه بنا بر تئوری رابرت مرتن^۱ (۱۹۱۰-۲۰۰۳م)، تئوری پرداز جامعه‌شناسی علم مطرح می‌شود (Crothers, 1987: 126). مرتن مجموعه اخلاقیاتی ذیل عنوان الزامات نهادی^۲، برای علم شمارش می‌نماید که می‌تواند به عنوان شناسنامه علم در نظر گرفته شود. این الزامات نهادی یا اخلاقیات علم، مشتمل بر استانداردهای امر شناختن، موضوع شناخت، و فاعل شناسا می‌باشد (Cannavo, 1977: 475).

الزامات نهادی چندگانه ای^۳ که مرتن برای علم معرفی نموده و بر چهار نوع اول آن به عنوان اخلاقیات علم^۴ تأکید بیشتری داشته است عبارتند از:

(۱) عام‌گرایی^۵: علم پدیده‌ای جهانی، عام و غیرشخصی است و همه راه‌ها یا موقعیت‌ها را بر روی همه استعدادها باز نگه می‌دارد. این ویژگی، چه بسا عملاً واقعیت نداشته باشد؛ اما ساختارهای مبتنی بر آزادی، در جهت تأیید ویژگی عام‌بودن علم است.

(۲) مالکیت اشتراکی یا جمعی^۶: یافته‌های علمی فارغ از مشارکت یا عدم مشارکت افراد جامعه در تولید آن، می‌تواند مورد استفاده و بهره‌برداری همه قرار بگیرد.

(۳) بی‌طرفی^۷: تمایز سطوح تحلیل انگیزشی و نهادی از یکدیگر باید در ساختار هنجاری علم منجر به تحقیق، فارغ از تعصبات تعصبات شخصی یا گروهی شود و واقعیت را بدون جهت‌گیری‌های شخصی و با مهار سوگیری‌ها مطالعه نماید.

(۴) شک سازمان‌یافته^۸: ضرورت اعمال رویکرد تردیدی، تا مرحله حصول شواهد کفایت‌مند از آزمون‌های صورت گرفته در خصوص یافته‌های علمی که در مجادلات و مباحثات اجتماعات علمی صورت می‌گیرد^۹ (Merton, 1977: 273-275).

-
1. Robert K. Merton
 2. Institutional imperative
 3. CUDOSHUR
 4. The ethos of science
 5. Universalism
 6. Communism
 7. Disinterestedness

تمامی مواردی را که مرتن به عنوان شرایط درونی علم مطرح می‌کند را باید ذیل مفهوم فرهنگ علمی مشاهده کرد؛ زیرا اساساً فرهنگ از نظر او مجموعه سازمان‌یافته‌ای از ارزش‌های هنجارمند است (Merton, 1968: 216). مشخصاً منظور از الزامات نهادی علم، آن دست از شروط و معیارهایی است که بر اساس آنها می‌توان استاندارد بودن وضعیت علم در جامعه مربوطه را تایید کرد. بنابراین صوفیه به هر میزانی که از این الزامات و شروط و معیارها برخوردار بوده، واجد وضعیتی استاندارد برای علم بوده و توانسته از معرفت به معنای اعم، به سمت معرفت علمی به معنای اخص برود، و به هر میزان که از این شروط و الزامات فاصله گرفته، از استانداردهای علم نیز دور شده است.

صوفیه بنابر شیوه‌های حکمرانی آن، وضعیت عمومی جامعه و نوع و سطح کنشگری‌های سایر نیروهای اجتماعی از جمله فقها و دانشمندان، از برخی ویژگی‌های لازم برای ایجاد ساختار علم‌ورزی برخوردار بوده است و از آنجایی که بررسی الزامات یادشده بستگی تام به داده‌های تاریخی موجود در این باره دارد در نتیجه، براساس رویکردی واقع‌بینانه، به برخی از این الزامات خواهیم پرداخت. پژوهش حاضر درصدد پاسخ به این پرسش است که آیا علم در عصر صوفیه از الزامات نهادی (درونی) برخوردار بوده است؟ در صورت پاسخ مثبت به این پرسش، می‌توان صوفیه را تجربه‌ای آستانه‌ای، برای ورود به ساحت علم تلقی نمود و در ادامه، پرسشی متوالی را با این مضمون مطرح نمود که آیا این تجربه، تداوم داشته است؟ پاسخ احتمالی سوال دوم آن است که صوفیه در ادامه روند خود، و متأثر از تغییرات ساختار اجتماعی-سیاسی، الزامات نهادی علم را یک به یک از دست داده است.

وضعیت علم در عصر صوفیه بر اساس الزامات نهادی علم

1. Organized Skepticism

۵. فروتنی (Modesty): فقدان احساس رجحان در عملکرد علمی به سبب یافته‌های مؤثر در اجتماع پیرامونی، ادای دین به ذخیره دانش موجود از گذشتگان، و اذعان به ضعف‌های شخصی و علمی، ضرورت فروتنی به عنوان اخلاق علم را منتقل می‌کند.

۶. اصالت (Originality): انکاء رفتار علمی بر اساس اصول مورد وثوق در محیط‌های علمی و همچنین سایر اخلاقیات علم، اصالت یافته‌های علمی را در پی دارد.

۷. به رسمیت شناختن/رسمیت یافتن (Acknowledgment): تلاش مستمر کنشگران قلمرو علم برای انتقال و تثبیت رویکردها و یافته‌های علمی خود به عنوان محصولی که مورد پذیرش اجتماع علمی و اجتماع عمومی قرار می‌گیرد (Merton, 1973: 8).

جامعه‌شناسی علم، شرایطی را برای تولید و تحول علم بر می‌شمارد که شرایط درونی مطرح توسط مرتن از جمله آنها است. در این بخش شرایط درون-میدانی برای تولید و توسعه علم در عصر صفویه بررسی خواهد شد. به این منظور به تفکیک، یکایک این الزامات، مطرح، و موقعیت صفویه در این باره مورد بحث قرار خواهد گرفت.

عام‌گرایی

عام‌گرایی در خصوص تأسیس و توسعه علم در عصر صفویه را می‌توان براساس سه شاخص یا معرف^۱ اعم از الف) رهایی علم از پایگاه طبقاتی؛ ب) رهایی علم از پایگاه قومی و ملیتی؛ ج) رهایی علم از پایگاه زبانی تشخیص داد. رهایی علم از پایگاه طبقاتی افراد در عصر صفویه را می‌توان در عمومیت-یافتن تحصیل جستجو نمود؛ زیرا عصر صفویه عصر ورود به پدیده عمومیت یافتن علم‌آموزی بوده است و تعدد مدارس تأسیس شده و فراهم شدن امکان تحصیل برای عموم افراد جامعه، فارغ از پایگاه طبقاتی آنها، گواهی بر این مدعا است. چه بسا در دیگر مقاطع تاریخی نیز تعدد مدارس وجود داشته باشد اما آنچنانی که در نظریه‌های جامعه‌شناختی گفته شده است، صرف وجود یک استاندارد نمی‌تواند بر ظهور پدیده‌ای خاص چون علم دلالت کند و شرط تلقی استاندارد از علم موکول به وجود چندین استاندارد است^۲ که علاوه بر عام‌گرایی، شامل بی‌طرفی، شک سازمان‌یافته و مالکیت جمعی می‌باشد که در عناوین بعدی به آنها نیز پرداخته خواهد شد اما مشخصاً در ارتباط با الزام نهادی عام-گرایی علم در صفویه، فراهم شدن امکان درس‌آموزی برای عموم افراد، صرف نظر از پایگاه طبقاتی و اجتماعی آنان، گویای میزانی هرچند اولیه از عام‌گرایی در حیطه علم در این عصر است. حصول وضعیت استاندارد برای تولید و توسعه علم، بی‌تردید موکول به شکوفایی استعدادها و شکسته شدن امکان طبقاتی تحصیل است و محدود به اشراف نمی‌باشد. بنابر تأیید کمپفر، مدارس متعددی در اغلب شهرهای بزرگ و کوچک و حتی برخی روستاهای ایران فعالیت داشتند (کمپفر، ۱۳۶۰: ۱۴۱).

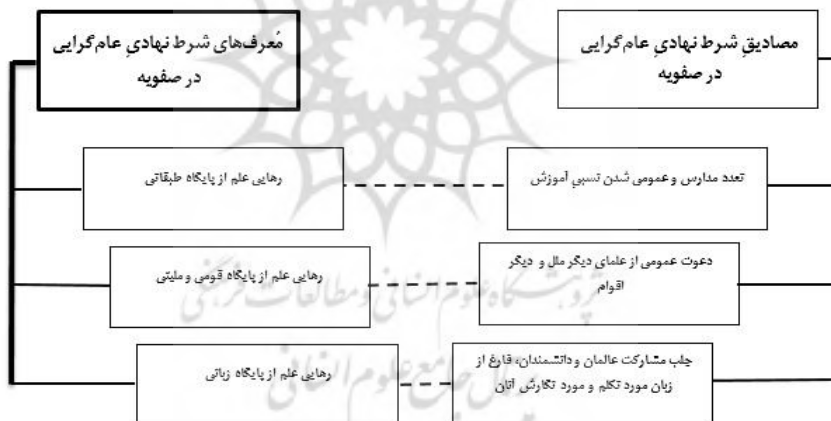
1. Indicator

۲. در خصوص لزوم هم‌آیندی چندین استاندارد در جامعه‌شناسی تاریخی ر.ک: وبر، ماکس (۱۴۰۰)، اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری.

اولناریوس که قادر به انکار عمومیت یافتن تحصیل در عصر صفوی نبوده است می‌نویسد کمتر ایرانی - ای دیده می‌شود که سواد خواندن و نوشتن را نیاموخته باشد، صرف نظر از اینکه به کدام قشر اجتماع تعلق دارد (اولناریوس، ۱۳۶۳: ۶۹ و ۳۰۱).

خصیصه دیگر صفویه بر وجود معرف دوم برای عام‌گرایی یعنی رهایی علم از پایگاه قومی و ملیتی دلالت است زیرا صفویه با دعوت گسترده از علما از سایر ملل از جمله جبل عامل، عراق، بحرین و غیره فرهنگ علمی لازم جهت عام‌گرایی، و عبور از تقدیبات مبتنی بر هویت ملی را برای علم رقم زد و «دعوت علمای شیعه از ممالک مجاور خاصه بحرین و جبل عامل، دو کانون فروزنده تشیع، به ایران آغاز شد» (مجلسی، ۱۳۸۶: ۵۵). البته لزوماً سیاست‌گذاران ساختار حکمرانی صفویه به منظور تولید و توسعه علم و رهایی آن از بند تعصبات ملی، دست به گیسل علما نزدند و هدف اصلی آنان تدارک پایگاه مشروعیت حکومت بود اما دعوت از آنان، خواسته یا ناخواسته، در عمل، به چنین نتیجه ای (رهایی علم از تقدیبات ملی و قومی) به طور نسبی انجامید. حضور جدی علمای چند ملیتی چنان فراگیر بود که برخی بر این باورند که «ایرانیان به قوت ادله (علما) شیعه شدند نه بر حسب عاطفه و حب استقلال یا نفرت» (اربلی، بی‌تا: ۱۵). هرچند که این گزاره می‌تواند واجد دلالت‌هایی ایدئولوژیک باشد اما در عین حال گویای عبور نسبی علم از تقدیبات عقیدتی و معیار قرار دادن ادله بجای پایگاه عقیدتی پدیدآورندگان علم است که ناظر بر مفهوم عام‌گرایی می‌باشد. به عبارتی همین که امثال اربلی در صدد القای این تلقی هستند که ایرانیان به قوت ادله شیعه شدند و نه با اجبار و ارباب، گویای اهمیت و ارج ادله در عصر صفوی است. ضمن اینکه هیچ یک از انگیزه‌های اقتصادی یا اهداف مادی تأثیر چندانی بر مهاجرت علمای شیعه از جبل عامل به ایران نداشته است و برای مهاجران ایران نسبت به عراق یا مکه هیچ امتیاز خاصی نداشت (المهاجر، ۱۹۸۹م: ۹۶). به عبارتی عمده امتیاز ایران عصر صفوی برای مهاجرت اهل علم، فراغت علم از ملیت خاص بوده و اگر ملیت یا زبان، منشأ چنین مهاجرتی بود طبیعتاً عراق و مکه شرایط مساعدتری داشته است. البته بی‌گمان پس از هجرت علما به ایران، آنان از امتیازات فراوانی برخوردار شدند اما این امر به طور پسینی اتفاق افتاد و در ابتدای امر و در مرحله اولیه هجرت، نشانی از اعطای این امتیازات وجود نداشت و حکام صفوی به علما وعده اعطای امتیازات نداده بودند.

معرف سوم که از وجود استاندارد عام‌گرایی علم در عصر صفویه حکایت دارد ناظر بر رهایی علم در این مقطع تاریخی از تقیدات مربوط به پایگاه زبانی اهالی علم و معرفت است؛ زیرا مجموعه عالمان دعوت شده از سایر ملل به ایران در عصر صفوی، به زبان عربی تکلم می‌کردند و اغلب آثار خود را نیز به این زبان می‌نوشته‌اند، این در حالی است که زبان رسمی در ایران عصر صفوی پارسی بوده است و این امر گویای برخورداری علم در عصر صفوی از خصیصه عام‌گرایی، بالاخص از ناحیه رهایی علم از پایگاه زبانی جویندگان آن می‌باشد. گو اینکه در ورای نظریه‌پردازی درباره مهاجرت عاملی‌ها، ضرورت درک ارتباط هر یک از مختصات فرهنگی مربوط به عاملی‌ها و ایرانی‌ها با تحول اندیشه شیعی که تبادل اجتماعی، فکری و اجتماعی آنان را تبیین می‌کند، نهفته است (198-200: 1991 Humphreys). آنچنان که در بخش چارچوب نظری گفته شد عام‌گرایی از نظر مرتن؛ ناظر بر جهانی بودن است و همه راه‌ها یا موقعیت‌ها را بر روی همه استعدادها باز نگه می‌دارد (Merton, 1977: 273). بنابراین دایر بر مشخصه‌های زبانی و عقیدتی و ملی و قومی و غیره نیست.



نمودار (۲): معرف‌ها و مصادیق عام‌گرایی علم در صفویه

ناپایداری خصلت عام‌گرایی علم در عصر صفویه

گواه رهایی نسبی علم‌آموزی از پایگاه طبقاتی جویندگان علم، گسترش مدارس و تعدد آنها و تحصیل افراد از هر طبقه‌ای در این مدارس می‌باشد اما به مرور، معرف عام‌گرایی علم رو به فرسایش نهاد؛ زیرا در ادامه، عموماً فرزندان نجبا و همچنین فرزندان علما بودند که امکان تحصیل را پیدا می‌کردند که از

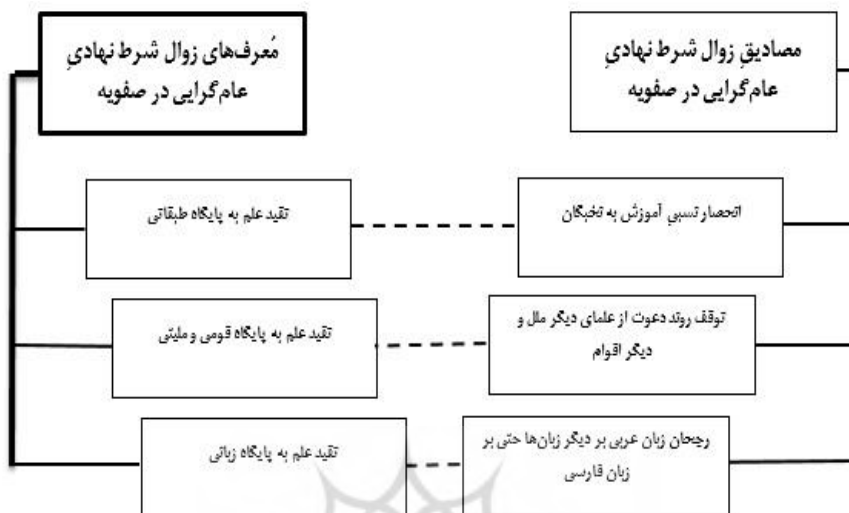
آن جمله می‌توان به محمدباقر مجلسی اشاره نمود که به واسطه پدرش یعنی فقیه معروف محمدتقی مجلسی امکان طی کردن مدارج علمی را یافت. این امر عموماً ناشی از نفوذ علمای نسل اول در ساختار حاکمیت صفویه بود. معرف دوم عام‌گرایی یعنی رهایی علم‌آموزی از پایگاه ملیتی-قومیتی جویندگان علم نیز به دلیل عدم استمرار دعوت از علما و دانشمندان سایر ملل متوقف شد. به عبارتی دعوت از علمای دیگر ملل تبدیل به یک سنت نشد و تداوم نیافت. با دعوت از نسلی از علما از سایر ملل، مشروعیت حکمرانی وقت تأمین گردید و تداوم دعوت از نسل‌های بعدی علما از دیگر ملل، موضوعیت خود را از دست داد. معرف سوم عام‌گرایی، یعنی رهایی علم از پایگاه زبانی نیز در مراحل نخستین، تأمین گردید؛ زیرا بسیاری از کنشگران حوزه علم در ایران به زبانی غیر از فارسی تکلم می‌کردند و بسیاری از آثار به زبان عربی نگاشته می‌شد اما این پدیده چنان تشدید شد که شکلی پاتولوژیک پیدا کرد؛ زیرا به تدریج علما و دانشمندان گویی نگارش به زبان عربی را یک ضرورت دانسته و حتی تلاش نسبی مجلسی در ترجمه آثار به زبان فارسی نتوانست از روند شتابان زوال معرف سوم عام‌گرایی بکاهد. دلاوله در این‌باره می‌نویسد: «افراد باسواد در ایران، از تفهیم مطالب به عامه مردم امتناع دارند و حتی تلاش دارند که حقیقت را از مردم پنهان نگاه دارند» (دلاواله، ۱۳۷۰: ۸۱).

فارغ از تمایزات موجود میان زبان‌ها و صرف نظر از وحیانی بودن قرآن، ضمناً مرجعیت قائل شدن برای عربی به‌عنوان زبان قرآنی^۱، رهایی علم از پایگاه زبانی را در این عصر مخدوش ساخته است. گو اینکه در مدارس نیز صرفاً «بر تلاوت قرآن، از آغاز تا پایان به‌عنوان جزئی از دروس تأکید می‌شود» (اولناریوس، ۱۳۶۳: ۳۲۰؛ قاسمی و همکاران، ۱۴۰۳: ۵۷-۵۶) و «بر تلفظ صحیح و فن قرائت^۲ و تجوید تأکید می‌شود» (اولناریوس، ۱۳۶۳: ۲۲۶) و حتی در دروسی که لزوماً دینی نیستند نیز زبان عربی رجحان داشت. گو اینکه: «در درس حساب نیز، محصلین متوسط الحال از اعداد هندی استفاده می‌کنند و محصلینی که از دانش بیشتری برخوردارند، از اعداد عربی استفاده می‌کنند»

۱. جلوه دیگر این امر آن است که در عصر صفوی، در جایگاه ترجمه قرآن کار قابل توجهی صورت نگرفته است و موضوعیتی پیدا نکرده است [دو‌گرایش اخباری‌گری و فلسفی به این امر توجه نداشتند].

۲. «سید محسن امین فصل کوتاهی را به معرفی قراء شیعه اختصاص داده است.» (امین، ۱۴۰۳ق).

(اولناریوس، ۱۳۶۳: ۳۰۵). مجموعه وضعیت یادشده، بر افول تدریجی معرف‌های سه‌گانه عام‌گرایی دلالت دارد و فرض ناپایداری استاندارد عام‌گرایی برای علم عصر صفوی را تأیید می‌کند.



نمودار (۳): معرف‌ها و مصادیق زوال عام‌گرایی علم در صفویه

اشتراک

اشتراک اندوخته‌های معرفتی را می‌توان از منظر اجتماعات علمی مورد بررسی قرار داد؛ زیرا مراودات علمی^۱ میان اعضاء اجتماعات علمی است که به وضعیت جمعی یافته‌های معرفتی می‌انجامد و شکل‌گیری مکاتب فکری در عصر صفویه را می‌توان جلوه‌ای از شکل‌گیری این اجتماعات تلقی نمود. در این زمینه صفویه از حیث تأسیس مکاتب کارنامه اولیه موفقی داشت، که مکتب اصفهان نمونه‌ای از آن است که حول رشته‌های گوناگون اعم از ادبیات، تفسیر، حدیث، رجال، فقه، عرفان، ریاضی، هندسه، و حکمت شکل گرفت. همچنین در زمینه تفسیر، علاوه بر سنت‌های عام تفسیری شیعه، مکاتب فکری مفسران شیعی نیز در رویکرد تفسیری آنها دخالت داشته است. همچنین از حیث محتوایی و بلاغی^۲، فعالیت‌های فکری دانشمندان شیعی در سه مکتب عالمان اخباری، فقیهان اصول‌گرا و عالمان حکمت‌گرا قابل مشاهده است (ابی‌صعب، ۱۳۹۶: ۱۰۰). باید در نظر داشت که آنچنان که در بخش چارچوب نظری آمد، مالکیت جمعی علم یعنی؛ یافته‌های علمی فارغ از مشارکت

1. communications scientific

2. Rhetorical

یا عدم مشارکت افراد در تولید آن، می‌تواند مورد استفاده و بهره‌برداری همه قرار بگیرد (Merton, 1977: 275). بنابراین شکل‌گیری اجتماعات و مکاتب بستری برای این بهره‌برداری بوده است و هیچ داده تاریخی مبنی بر اینکه اجبار و تهدیدی از سوی ساختار حکمرانی برای این تعاملات، اعمال می‌شده وجود ندارد.

وضعیت این اجتماعات علمی در عصر صفویه از منظر مکانیسم‌های مراودات علمی و اشتراکی شدن علم، قابل مشاهده می‌باشد که از جمله آن مکانیسم‌ها الف) ترجمه و ب) تبادل ناهمزمان با یافته‌های اجتماعات علمی دیگر جوامع و دیگر زمان‌ها است.

در خصوص سازوکاری چون ترجمه آثار و انتقال یافته‌های اجتماعات علمی از طرق آن، چه بسا هدف حکام از سفارش دادن ترجمه، تقویت بنیان‌های مشروعیت خود بوده است اما نخست نفس توجه به ترجمه، مکانیسمی برای انتقال یافته‌هاست و تعمداً یا سهواً، جامعه علمی را با این مکانیسم مهم و ضرورت آن آشنا کرد و دوم ترجمه آثار، به سفارش‌های حکام محدود نبود. البته در عصر صفویه، می‌توان به این موضوع اشاره نمود که در دوره شاه‌تهماسپ، از جمله آثاری که به زبان فارسی ترجمه شد دو کتاب کشف الغمّه فی معرفه الانمه و کتاب الاحتجاج به دستور وی، به زبان فارسی ترجمه شدند که هدف از ترجمه، آگاه کردن مردم و نوعی برخورد علمی با افرادی است که از مسلک امامیه دوری می‌کنند (مشهدی، مخطوط به شماره ۶۷۴۰: ورق ۱: ۳ و ۱۹؛ ورق ۲: ۱۸). گو اینکه مترجم کتاب کشف الغمّه نیز می‌نویسد: «به لغت عربی مسطور بود و فارسی‌زبانان را از آن، بهره کامل نبود، بنابراین، رقم تقریس کتاب مذکور به اسم این حقیر زدند» (مشهدی، مخطوط به شماره ۶۷۴۰: ورق ۱: ۱۸). همچنین نظام‌الدین احمد غفاری، محمد مسیح کاشانی، محمدشریف و علی‌بن نجم‌الدین محمود از مهمترین مترجمان کتب در عصر صفویه بودند. همچنین الکافی رازی، من لایحضره الفقیه ابن‌بابویه، و الاستبصار محمدبن حسن طوسی به دستور شاه‌صفی در سال ۱۰۴۷ هـ ق به فارسی ترجمه شدند (تفرشی، ۱۳۸۸: ۱۵۲).

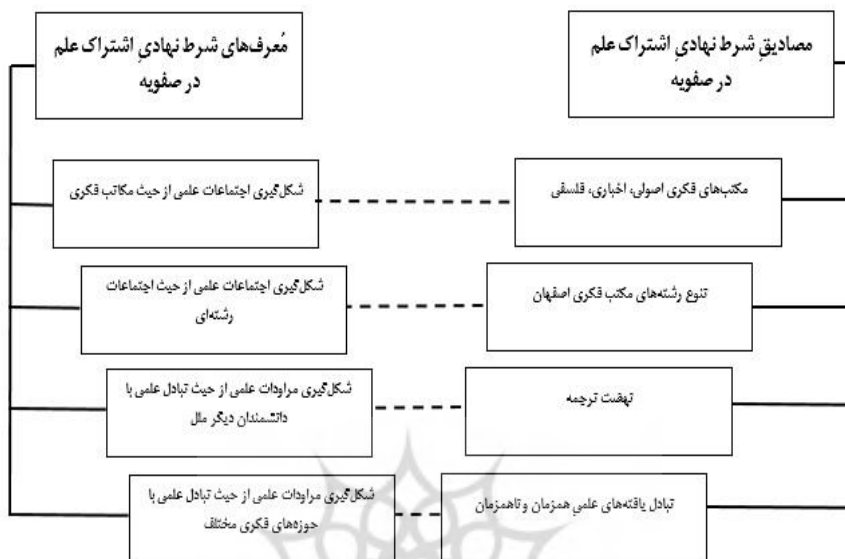
اهتمام اجتماعات علمی حوزه تفسیر بر نگارش کتاب به زبان فارسی نیز نمونه‌ای از تلاش برای استفاده از ترجمه در جهت استفاده غیر عرب‌زبانان از یافته‌های علمی و اشتراکی شدن علم بوده است. در این دوره ساختار فرهنگی و فکری شاخصی بر اندیشه‌های مفسران شیعی در آثاری همانند

تفسیر شاهی، تفسیر الهی، ترجمه الخواص زواره‌ای و تفسیر زبده‌البیان فی احکام القرآن مشاهده می‌شود که در سیر حرکت به زبان فارسی سهم بسزایی نسبت به دوره‌های قبلی ایفا کردند (پارسا، ۱۳۹۳: ۲۸۰-۸۳).

اشتراکی شدن پدیده علم در عصر صفویه تا بدانجا شدت یافت که حرکتی از زمان شاه تهماسب به بعد، آغاز شد که باید نام آن را «نهضت ترجمه» نامگذاری کرد (جعفریان، ۱۳۸۷: ۱۲۵). در همین زمینه، علی بن محمد اصفهانی و هادی بن صالح مازندرانی، به مترجم شهرت یافتند (صفا، ۱۳۷۸، ج ۵: ۴۱۴). حکام صفوی نیز نقشی جدی در اشتراکی شدن علم از طریق ترجمه داشتند. ملاخلیل الله قزوینی (۱۰۸۹م)، به دستور شاه عباس دوم، کتاب اصول کافی را به زبان فارسی ترجمه کرد (واله-اصفهانی، ۱۳۷۲: ۵۳۷) و شاه دلیل این درخواست خود را فارسی زبان بودن بیشتر مردم ایران ذکر کرد (وحیدقزوینی، ۱۳۸۳: ۱۸۴). شاه عباس دوم نیز از مولانا خلیل الله قزوینی خواست تا کتاب کلینی را به فارسی ترجمه نماید (وحیدقزوینی، ۱۳۸۳: ۱۸۴). کتاب تاریخ‌الحکمای قفطی نیز به تشویق شاه سلیمان ترجمه شد (قفطی، ۱۳۷۱: ۶۲؛ افندی اصفهانی، ۱۴۰۱ق، ج ۴: ۲۱۱).

خصیصه دیگر در عصر صفوی، تبادل یافته‌های اجتماعات علمی دیگر جوامع و دیگر زمان‌ها می‌باشد که خود می‌تواند به اشتراکی شدن نسبی علم در عصر صفویه انجامیده باشد. در نمونه‌ای مثالی، میرداماد، ابن سینا را رئیس فلاسفه و ملاصدرا او را شیخ الفلاسفه معرفی کرد و تعاملات فلسفی قابل توجهی را با مباحث آنان برگزار نمود. (کشاوری، ۱۳۹۷: ۲۸۷). نمونه دیگر تأثیر شیخ بهایی در شکل‌گیری ساختار شخصیت ملاصدرا در چهار زمینه تطبیق وجودشناسی فلسفی سینی با وجودشناسی عرفانی ابن عربی؛ تقویت بُعد عرفانی وی؛ اهمیت علوم عقلی و همچنین فنون دقیق و لطیف بوده است (امام‌جمعه، ۱۳۹۵: ۱۶۰-۱۵۷) که گویای پیوند و ایجاد فضای بینارشته‌ای از طریق مبنای هستی‌شناسی و معرفت‌شناختی میان عرفان و فلسفه بوده، و این خود گویای تبادل یافته‌ها، به‌عنوان پیش شرط اشتراکی شدن علم است. میرفندرسکی نیز بانی گفت‌وگو بین حکمت اسلامی و فلسفه با حکمت و عرفان شرقی هند شد (امام‌جمعه، ۱۳۹۵: ۱۶۸). علاوه بر موارد فوق، درباره وجود بیم وجود واجب‌الوجوب و ممکن‌الوجود می‌توان تمسک میرفندرسکی به حکمای هند را مطرح کرد (کربن، ۱۳۶۹: ۹۹؛ ابراهیمی‌دینانی، ۱۳۸۷، ج ۲: ۳۳۰). چنین نمونه‌هایی در ساحت علم

عصر صفوی گویای تبادلات فکری جاری میان اعضاء اجتماعات علمی است که می‌تواند به‌عنوان معیاری برای برخورداری عصر صفوی از الزام نهادی دوم علم در نظر گرفته شود.



نمودار (۴): معرف‌ها و مصادیق اشتراک علم در صفویه

ناپایداری خصلت اشتراکی علم در عصر صفویه

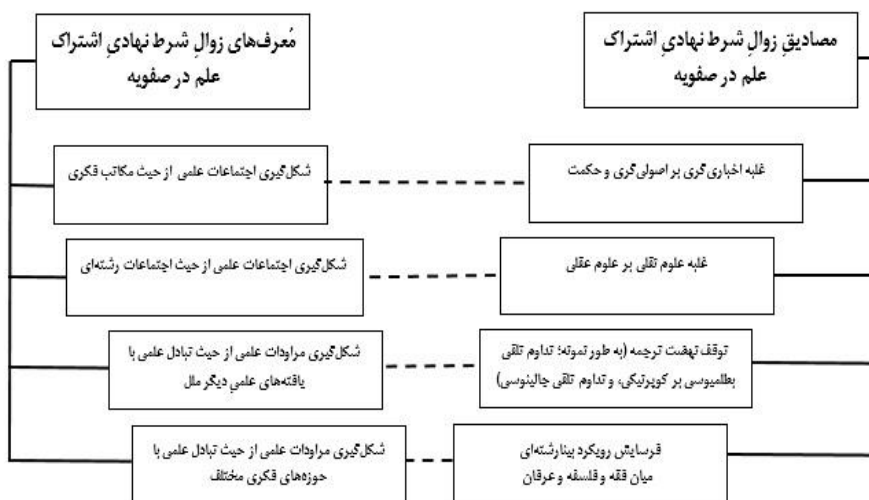
همانطور که بیان شد، صفویه در خصوص استاندارد درونی دوم یعنی مالکیت جمعی نیز از منظر شکل‌گیری اجتماعات علمی و با دو مکانیسم ترجمه^۱ و مکاتب فکری مختلف، وضعیتی نسبتاً شایسته را نمایش داد. هرچند از مقطعی به بعد، هر دو مکانیسم ضعیف شد؛ زیرا در خصوص شکل‌گیری اجتماعات علمی در سطح محتوایی یا بلاغی، به تدریج اخباریون عرصه را به کلی از اصولیون و همچنین حکما گرفته و به یگانه اجتماع علمی مسلط تبدیل شدند. همچنین عرصه‌های مرادفات علمی یعنی مکاتبی چون مکتب اصفهان از تنوع اولیه خود فاصله گرفت و تفسیر، حدیث، رجال، کلام، فقه و عرفان، چنان عرصه را بر سایر رشته‌ها عقلی تنگ نمود که نشانی از رشته‌های اخیر، در مقاطع پایانی صفویه باقی نماند. در خصوص انتقال یافته‌های علمی از طریق ترجمه آثار یونانیان و

۱. انتقال یافته‌های علمی ناهم‌زمان و هم‌زمان.

رومیان نیز در ادوار پایانی صفویه اثری باقی نماند و یکی از مستندات آن که نشان از عدم انتقال همزمان دانش میان ایران و سایر نقاط جهان از جمله غرب دارد، تداوم تلقی مرکز زمینی بطلمیوس و ناآشنایی از تحول کوپرنیکی در عصر صفویه بود. مستندی دیگر که گویای عدم تداوم انتقال یافته‌های علمی در عصر صفویه است، توقف پزشکی به طب جالینوسی (ثواقب، ۱۴۰۱: ۱۰۵) در آن عصر است.

همچنین اثری از رویکرد بینارشته‌ای میان فقه، فلسفه و عرفان باقی نماند و حکمت یکسره به محقق خوانشی خاص از فقه رفت و سازوکار اشتراکی شدن علم از کار افتاد. گو اینکه فی‌المثل با انتقال رویکرد بینارشته‌ای نسل اولی چون میرفندرسکی و شیخ بهایی، به نسل دوم یعنی امثال ملاصدرا، دیگر جایی باقی نماند؛ زیرا یکی از ایده‌های ملاصدا، در حکمت متعالیه وحدت سه معرفت و حیانی، عقلانی و شهودی بود. اما برخی از فقهای شیعه این وضعیت بینارشته‌ای ممتاز را مغایر با تشیع دانسته و او و بسیاری دیگر از فلاسفه را، ناگزیر به هجرت از اصفهان نمودند و به اعتبار روضات الجنات؛ «تدریس فلسفه در برخی از مدارس ممنوع گردید و حتی از جانب برخی از فقها، مذموم شمرده شد» (خوانساری، ۱۳۶۰: ۱۴۶). حتی به باور برخی از محققان، مکتب تهران که در قرن سیزده هجری تأسیس شد، ریشه در مکتب اصفهان داشت و متأثر از این هجرت گسترده بود.

همچنین بی‌مهری ساختار حاکمیت نسبت به برپایی چاپخانه‌های متعدد و واردات دستگاه‌های چاپ کتاب استمرار استاندارد دوم علم یعنی اشتراکی شدن علم را منتفی ساخت و انتقال علم به سایرین و همچنین به نسل‌های بعدی را از کار انداخت؛ زیرا فقدان صنعت چاپ سبب شد که «عموم کتاب‌های موجود فاقد اسم در اول آن باشد؛ زیرا در این نواحی معمول نیست که نام اثر را در اول نسخ خطی بنویسند و... به همین سبب... خریداران نمی‌توانند از دکان‌های فروش کتاب، کتاب مورد نظر خود را بیابند» (دلاواله، ۱۳۷۰: ۱۳۶). مجموعه وضعیت یادشده، بر افول تدریجی معرف‌های دو وجهی مالکیت اشتراکی علم دلالت دارد و فرض ناپایداری استاندارد مربوطه، برای علم عصر صفوی را تأیید می‌کند.



نمودار (۵): معرف‌ها و مصادیق زوال اشتراک علم در صفویه

بی‌طرفی

از آنجایی که دو خصیصه عینیت و عقلانیت در مباحث معرفت‌شناختی رابطه‌ای در هم تنیده با مقوله بی‌طرفی دارند می‌توان رویکرد عالمان و محققان در عصر صفویه را تا حدودی دایر بر بی‌طرفی دانست؛ زیرا شروط و ملاحظاتی چون عقلانیت و عینیت در اخلاقیات علمی دانشمندان رعایت می‌گردد و این امر خود به یکی از مفاهیم کلیدی جامعه‌شناسی علم، یعنی فراغت از ارزش^۱ انجامیده است. بی‌طرفی، فراغت از ارزش، رعایت اصل عینیت و عقلانیت و سایر مفاهیم مشابه در این رابطه را می‌توان از دریچه خصایصی چند برای علم در عصر صفویه مشاهده و بررسی نمود. یکی از این خصایص، تنوع حوزه فعالیت دانشمندان و اجتماعات علمی رسمی یا غیررسمی در این دوره می‌باشد که پیوستاری بلند، از علوم مختلفی مانند علوم قرآنی، فقه، اصول فقه، حدیث، درایه، رجال، کلام، تصوف، عرفان، ادبیات، ریاضی، هیئت، ستاره‌شناسی، فلسفه، منطق، تاریخ، جغرافی، پزشکی و نقاشی را شامل می‌شود (الگود، ۱۳۵۷: ۱۴۹). این تنوع رشته‌های علمی در عصر صفویه می‌تواند دلالتی جدی بر بی‌طرفی علمی داشته باشد؛ زیرا گویای فقدان تعصب بر یک رشته علمی است^۲.

1. free value

۲. شهید ثانی می‌نویسد: «اول مشغول به حفظ کردن قرآن.. و سپس مشغول شوید به علوم عربی و پس از آن منتقل شوید به علم کلام... و پس از آن مشغول شوید به اصول فقه... و کتب فقیه... و چون از اینها فارغ شدید، شروع کنید در تمام تفسیر قرآن و سپس

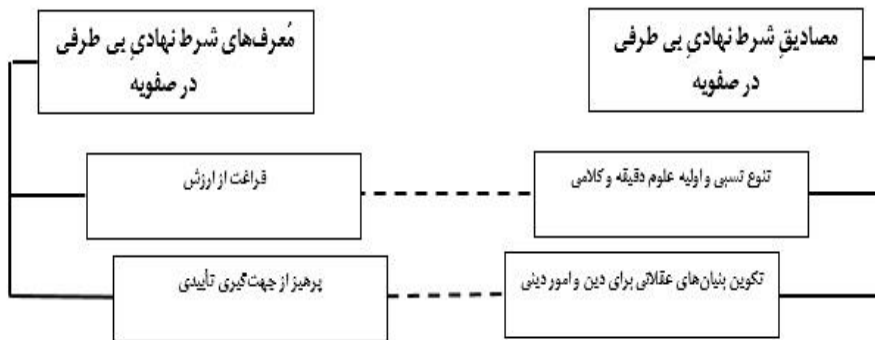
شاردن در مورد برنامه‌های آموزشی مدارس می‌نویسد: «تعلیم ایرانیان با صرف و نحو آغاز می‌شود و بعد از آن الهیات می‌خوانند آنگاه به فلسفه می‌پردازند و سپس در ریاضیات و نجوم مهارت پیدا می‌کنند» (شاردن، ۱۳۴۵، ج ۵: ۱۸). البته به‌رغم این گزاره‌های رایج در عصر صفوی علوم نقلی و دینی بر علوم عقلی و غیردینی رجحان داشته است که گاه باعث ایجاد ضعف‌ها و کاستی‌هایی در مدارس وقفی غیرسلطنتی در فراگیری مواد درسی می‌شده است.

مشخصه دیگر علم در عصر صفویه که می‌تواند مستندی بر بی‌طرفی باشد مربوط به مقوله‌ای است که در ادبیات مفهوم‌شناختی جامعه‌شناسی معرفت، از آن با نام پرهیز از جهت‌گیری تأییدی^۱ یاد می‌شود و مربوط به حفظ خصیصه عقلانی علم است. در این دوره تلاش برای ایجاد بنیان‌های عقلانی برای دین صورت گرفت و مستند آن اسلامی دانستن نوعی از فلسفه است که از یونان و روم باستان بنا بر آموزه‌های اسلامی، مورد صورت‌بندی مجدد قرار گرفت و فلسفه شیخ‌بهایی و فلسفه متعالیه ملاصدرا نمونه‌هایی از آن است. تلاش‌های صورت گرفته در عصر شاه‌عباس اول در عرصه فلسفه، نمونه‌ای از آن است؛ زیرا فلسفه زمان صفویه در جهت عقلانی کردن دین بوده است که خود می‌توانسته به ایجاد سنت فکری و ویژگی فارغ از حوزه موضوعی علم بینجامد. بخش چشمگیری از فعالیت‌های پایه‌گذاران مکتب فلسفی اصفهان ذیل عنوان حکمت الهی بر تأسیس بنیان عقلانی دین و امور دینی متمرکز بوده است^۲ و این خود می‌تواند صورت‌بندی دیگری بر بی‌طرفی نسبت به دین و ارزیابی بی‌طرفانه آن باشد؛ زیرا تا پیش از این عموماً بنا بر خوانش‌های مستقر نسبت به دین، نوعی از جهت‌گیری تأییدی نسبت به مشاهدات وجود داشته و تنها داده‌ها و مشاهداتی مورد تأیید افراد قرار می‌گرفته که با خوانش‌های عرفی رایج از دین سازگار باشد. در این عصر مباحث عمده فلسفی همچون سازگاری ایمان و عقل که با تکیه بر آراء فارابی، ابن‌سینا و سهروردی آغاز شده بود به بار نشست و فلسفه اشراق نیز از نو احیا شد (نصر، ۱۳۵۹: ۲۸).

مطالعه نمایند کتب حکمت را از قبیل طبیعی و ریاضی... و بعد از آن منتقل شوید به علوم حقیقیه و فنون حق‌اللهیه به جهت آن که اینها لب آن علوم و نتیجه هر معلوم‌اند...» (شهیدثانی، ۱۳۵۹: ۵۵۰-۵۴۶).

1. Confirmatory orientation

۲. توالی حکمت و الهیات در عنوانی چون «حکمت الهی»، گویای این امر است که حکمت و فلسفه اسلامی عمیقاً متأثر از جنبه‌های الهی و کلامی بوده است و رویکردی عقلانی به دین داشته است.



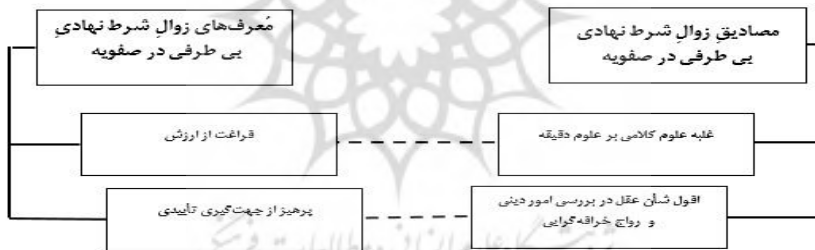
نمودار (۶): معارف و مصادیق بی‌طرفی علم در صفویه

ناپایداری خصلت بی‌طرفی علم در عصر صفویه

اصل سوم نیز با نام بی‌طرفی، از طریق تنوع رشته‌های علمی، به اصل فراغت از ارزش منجر گردید و از طریق تدارک بنیان‌های عقلانی برای دین، به پرهیز نسبی از جهت‌گیری تأییدی انجامید اما در این موارد نیز علم در صفویه افول یافت. زیرا تکرر رشته‌های علمی همان حداقل‌های رواج علوم عقلی را نیز به نفع علوم نقلی از میان برد. به همین نسبت، احساس ضرورت به تدارک بنیان‌های عقلی برای دین نیز رو به فترت نهاد؛ زیرا طبیعتاً تحاشی علوم عقلی عموماً ناشی از این تلقی خرافی بود که عقل در برابر نقل امری سست است. بنابراین ایجاد بنیان عقلی برای دین نیز تنزل جایگاه دین تلقی شد. خالی شدن عرصه از علوم عقلی را می‌توان در انحصاری شدن علوم نقلی جستجو نمود. فی‌المثل علوم چون جغرافیا که در غرب، درست مقارن با عصر صفویه، به شدت رونق یافته بود، به عنوان علم شناخته نمی‌شد و حتی به باور برخی از محققان، این علم دچار پس رفت نیز شد (جعفریان، ۱۳۷۹، ج ۲: ۱۳۱). حتی به تعبیر دلاوله: «... کتاب‌هایی که می‌توان در اینجا یافت عموماً قصص و یا اشعار و یا تعالیم دینی است و ... کتب مفید دیگر را نمی‌توان یافت» (دلاواله، ۱۳۷۰: ۱۳۶). تاورنیه نیز در این باره می‌نویسد: «ایرانیان با این هوش و علاقه به علم‌آموزی و تعقل، کتاب معتبرشان روضه الصفا است که ... مرکب از افسانه‌های بسیار، با اندکی واقعیت صحیح می‌باشد» (تاورنیه، ۱۳۶۹: ۵۹۱). کمپفر در این باره می‌نویسد: «محصّلین پیش از اینکه منطق بیاموزند، فیزیک می‌خوانند و بدون سابقه‌ای در حساب، به آنها هندسه و مثلثات می‌آموزند» (کمپفر، ۱۳۶۰: ۱۴۰). ضمناً پیوند وقف و تحصیل که

در ادوار نخست صفویه، تعدد مدارس را سبب شده بود، در ادامه به مانعی در برابر علوم عقلی تبدیل شد؛ زیرا بنا بر اصرار خیرین، در وقفنامه مدارس، به تصریح کمپفر؛ «مدارس به موقوفه‌های دینی تبدیل شدند» (کمپفر، ۱۳۶۰: ۱۳۹). فی‌المثل در وقفنامه مدرسه چهارباغ اصفهان آمده است که: «طلاب باید از مباحثه کتاب‌های حکمت در مدرسه احتراز نمایند» (سپنتا، ۱۳۴۶: ۱۶۹).

عامل دیگری که جهت‌گیری تأییدی را در علم نیمه دوم صفویه تشدید نمود و به فرسایش اصل بی‌طرفی انجامید، خرافه‌گرایی مخربی بود که نمونه از آن را کمپفر اینگونه نقل می‌کند: «ایرانیان شفای بیماران را به آب لگن دستشویی شاه نسبت می‌دهند... و شفای خود را بیشتر در آب لگن شاه می‌جویند تا در داروی داروخانه‌ها» (کمپفر، ۱۳۶۰: ۱۵). شاردن نیز می‌نویسد: «برخی عالمان دین، غیب‌گویی، پیشگویی، رمالی و دعانویسی را تأیید می‌کنند... دیگر دانشوران نیز با اینکه به خوارمایگی این خرافات به خوبی آگاه هستند، به گونه‌ای شیفته آنها هستند» (شاردن، ۱۳۷۴، ج ۳: ۱۰۳۲). مجموعه وضعیت یادشده، بر افول تدریجی بی‌طرفی علم و اصل فراغت از ارزش دلالت دارد و فرض ناپایداری استاندارد مربوطه، برای علم عصر صفوی را تأیید می‌کند.



نمودار (۷): معرف‌ها و مصادیق زوال بی‌طرفی علم در صفویه

شک سازمان‌یافته

شک‌گرایی سازمان‌یافته در علم از دو بُعد، یکی شک روش‌شناختی و دیگری شک نهادی دارای اهمیت است. شک روش‌شناختی مربوط به عرصه‌های مختلف علمی است و شک نهادی مربوط به منازعه‌ای است که میان عرصه‌های نهاد علم با دیگر نهادها رخ می‌دهد. در ارتباط با شک روش‌شناختی میان عرصه‌ها، جهت‌گیری‌ها و مکاتب مختلف علمی می‌توان فرمول‌بندی‌های روش‌شناختی مختلف شکل گرفته در میان اصولیون و اخباریون را به طور جدی نمونه‌ای از شک سازمان‌یافته در علم

عصر صفویه معرفی نمود؛ زیرا این دو جریان مهم علمی موجود، بنا بر نوعی از مرزبندی روش-شناختی، به شکل‌گیری شک سازمان‌یافته نسبت به یکدیگر مباردت ورزیده‌اند.

در حوزه فقه و اصول دو گرایش اصولی و اخباری (استرآبادی، ۱۴۲۴ق: ۲۶۰-۲۵۶) با هدف یکسانی شکل گرفت (Newman, 1993: 68-69). این دو رویکرد اساسی‌ترین فصل ممیزه خود را بر تمایزی روشی بنا نهادند که فارغ از جنبه‌های محتوایی منازعات میان آنها، در مسیر تأسیس دو روش در پاسخگویی به امور تکوین یافتند؛ زیرا یکی از عناصر علم، روش کسب معرفت می‌باشد. اخباریان با نفی اجتهاد و عقل و اجماع، در استنباط احکام، بیشتر به احادیث و روایات ائمه (ع) توجه می‌کردند. اما اصولیان بر پایه دیدگاهی عقل‌گرایانه، اجتهاد، کتاب، سنت، اجماع و عقل را ادله احکام شرع می‌شمردند. بدین ترتیب، دو جریان اصولی و اخباری، دو روش متفاوت برای کسب معرفت و در نتیجه دو نوع معرفت‌شناسی را در پیش گرفتند که می‌توان آن را نمونه‌ای فراگیر از شک سازمان‌یافته، از نوع روش‌شناختی، در عصر صفویه دانست.^۱

آنچنان که دیده می‌شود رأی و قیاس و اجتهاد، و انتقاد همگی روش‌های ادله هستند و نقل و بنیاد، روش‌های دیگر می‌باشند. ضمن اینکه سایر گمانه‌ها اعم از تأثیرپذیری جریان اخباری از اندیشه سلفی رایج در حجاز (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۲۲۰) و همچنین تجربه‌گرایی و حس‌گرایی اندیشه جان لاک و فرانسس بیکن (مطهری، ۱۳۸۴، ج ۲: ۱۸۲؛ صدر، ۱۴۲۱ق: ۶۰) نیز به تأثیرپذیری‌های اخباریون در حوزه روش معرفتی می‌باشد؛ زیرا فی‌المثل، حس‌گرایی، روش و منبع دستیابی به معرفت را حواس می‌داند و اخباریون از همین رویکرد روشی متأثر شده‌اند. البته قطعاً شکافی عمیق میان اخباری‌گری با تجربه‌گرایی و حس‌گرایی وجود دارد اما در زمینه روش مواجهه با امور، فصل مشترکاتی متصور است.

۱. یکی از مستندات در تمایز این دو جریان فکری بالاخص در عصر صفوی نام‌های اطلاق شده به این دو در رویکرد علمی در منابع مختلف می‌باشد که حتی صرف این عنوان‌ها نیز گویای تمایز روشی میان آنها است. سایر نام‌هایی که به اصولیون اطلاق شده عبارت از «اهل رأی و قیاس»، «اصحاب رأی»، «فقه‌ها»، «مجتهدان» و «متکلمان انتقادی» است. نام‌های اخباریون نیز عبارت از «اصحاب حدیث»، «حشویه» و «ظاهریه»، «بنیادگرایان»، «اهل نقل و اصحاب الآثار» و «علمای قشری» می‌باشد (شهرستانی، ۱۳۶۱، ج ۱: ۲۸۵-۲۸۳؛ خوانساری، ۱۳۶۰، ج ۶: ۳۲۲؛ مفید، ۱۴۱۳ق: ۱۹ و ۲۳؛ رازی، ۱۳۵۸: ۲ و ۱۰؛ کرین، ۱۳۷۷: ۴۹۹-۴۸۹؛ براون، ۱۳۷۵: ۲۶۶).

ورود این دو منظر روش‌شناختی به مرحله شک سازمان‌یافته تا پیش از قرن یازدهم حضور جدی نداشت و هرچند که هر دو وجود داشتند اما شکی سازمان‌یافته میان این دو منحصرراً در قرن یادشده پدیدار شد البته با این قید که یک گذار تاریخی برای ایجاد این شک در سطح سیستماتیک و سازمانی لازم بود. گو اینکه محمدمامین استرآبادی در کتاب «فوائدالمدينة» نخستین انتقاد جامع از علمای متقدم و بی‌اعتباری اجتهاد را مطرح کرد (بحرانی، ۱۹۶۶م: ۱۱۹-۱۱۷) و بعدها کسانی چون عبدالله بن حسین تستری (۱۰۲۱هـ.ق) حدیث شیعه را به‌عنوان منبع مستقل آگاهی و عمل فقهی قابل اعتبار معرفی کردند (Modarressi, 1984: 155). هرچند که ریشه‌های اجتماعی اخباری‌گری به‌صورت تلاشی اولیه ضدگرایش اصولی به اواخر سده شانزدهم باز می‌گردد اما دست‌کم نیم‌قرن طول کشید تا اخباری‌گری در برابر اصولی‌گری به وضعیت مناسبی دست پیدا کرده و هواداران قابل توجهی پیدا کند (Calder, 1983: 231) و در قامت یک شک سیستماتیک میان دو جریان فکری خود را نشان دهد.

سازمان‌یافتگی این شک میان اصولی و اخباری را حتی می‌تواند در موضع ساختار سیاسی صفویه نیز مشاهده نمود. اگر در دوره نخست صفویه، اصولیان بر اخباریون غلبه داشتند در میانه صفویه، هر دو گرایش وجه سیاسی یافتند و این امر به سیستماتیک شدن شک میان این دو دامن زد. گو اینکه از سویی محقق سبزواری به امامت جمعه اصفهان منصوب شد و از سوی دیگر، ملامحسن فیض کاشانی از جمله نزدیک‌ترین علما به شاه‌عباس دوم بوده است. بعدها نیز همین تمایز روشی، مبنای سوءاستفاده حکام پسینی صفوی شد و فیض کاشانی (۱۰۹۱م) در کتاب آیین شاه‌ی به تفکیک شرع از عرف، و استقلال عرف از شرع پرداخت؛ زیرا شیوه یا روش بررسی این دو را محل تمایزشان دانسته بود.^۱

جلوه شک سازمان‌یافته میان اصولیان و اخباریان در عصر صفوی، علاوه بر کتاب حسین بن شهاب‌الدین کرکی (Arjomand, 1984: 145)، رساله «منبع الحیاة فی حجة قول المجتهدین من الاموات»، اثر جزایری است. وی یازده مسئله اصلی مورد بحث و اختلاف بین اصولیان و اخباریان را ذکر کرده است (صفت‌گل، ۱۳۸۱: ۵۲۷). هرچند بررسی ستیزه اخباری و اصولی بر پایه نوشته شیخ عبدالله سماهیجی نخستین گام در فرآیند ارزیابی دوباره ماهیت این ستیزه میان دلبستگان به آن

۱. حتی چند قرن بعد، در قرن چهاردهم موضع متمایز مکتب تفکیک (مکتب معارفی خراسان) نیز که به نواخباری‌گری هم نامیده شده، از ناحیه روش آنها در تحصیل معرفت بود.

اندیشه‌ها در پایان فرمانروایی صفویان است (سماهیجی، [نسخه خطی]، به شماره ۱۰۱۸؛ صفت گل، ۱۳۸۱: ۵۲۹).

علاوه بر شک روش‌شناختی به مثابه الزام نهادی چهارم برای علم می‌توان از حیث محتوایی نیز جلوه دیگری از شک سازمان‌یافته را میان فلسفه و تصوف در این عصر مشاهده نمود. همچنین است منازعه میان اخباریون با فلسفه و عرفان که به طرد ملاصدرا انجامید و او در همین ارتباط؛ بر غلبه ظاهر بر عقلانیت و اشاعه جهل تأکید می‌کند (صدرالمতالهین، ۱۹۸۱م، ج ۱: ۷-۵).

نوع دوم شک سازمان‌یافته مربوط به شک نهادی می‌باشد که نمونه‌ای از آن را می‌توان در مواجهه انتقادی اصحاب علم علیه ساختار حکمرانی صفویه مشاهده نمود. نمونه سیستماتیک و سازمان‌یافته شک نهاد علم نسبت به نهاد حکومت در عصر صفوی را می‌توان در موضع اخباریون در خصوص شأن زعامت بر جامعه جستجو کرد؛ زیرا بر خلاف اصولیون که این امر را مختص مجتهد جامع‌الشرایط می‌دانستند و شاه را موظف به گرفتن این اذن از سوی او می‌دانستند، اخباریون آن را امری در حوزه عرف دانسته‌اند. به این ترتیب، آنها گرفتن شأن زعامت از سوی مجتهد را منتفی ساخته‌اند. هرچند که در اندیشه‌های اخباری استرآبادی، موضعی موجود بود که فی‌المثل عرصه را برای حکومت شاه‌عباس بازتر می‌نمود و به بسط ید کافی او یاری می‌رساند (قزوینی، ۱۴۲۶ق: ۱۷۱-۱۶۹). این امر را می‌توان پیامد ناخواسته اخباری‌گری دانست؛ زیرا مبنای این اندیشه با منتفی ساختن ضرورت اخذ شأن زعامت از مجتهد توسط شاه، در حقیقت پرهیز از آلوده شدن دین به قدرت بود. به عبارتی هرچند که این موضع شبه سکولار اخباریون به نفع سلطنت تمام می‌شد اما ریشه در یک شک سازمان‌یافته نسبت به حوزه حکمرانی و نهاد قدرت داشت. سازمان‌یافتگی این شک را می‌توان در پرهیز از دخالت در نهاد حکومت، فارغ از نوع آن دید؛ زیرا آنها از اساس و صرف نظر از اینکه نهاد حکومت از چه نوعی می‌باشد، از مداخله در آن پرهیز داشتند. البته برخی از اخباریون همچون علامه مجلسی به همکاری با نهاد حکومت صفوی پرداخت اما موضع شکاکانه و اجتنابی اخباریون در قبال نهاد حکومت در همه آثار آنان تصریح شده است.

مجتهدین اصولی همچون محقق کرکی بر این باور بودند که سه شأن افتاء، قضاوت و زعامت پس از رسول‌الله (ص) به ائمه (ع) رسیده و در عصر غیبت، تمامی این شئون به مجتهد جامع‌الشرایط می‌رسد

و از طریق نظریه ولایت فقیه می‌توان به حکام، اذن حکومت داد (کرکی، ۱۳۹۶ق، ج: ۱، ۱۴۲) و اخباریونی چون مقدس اردبیلی حکمرانی هیچ سلطانی را نمی‌پذیرفت و آن را غصب خلافت رسول-الله (ص) می‌دانست (اردبیلی، ۱۴۰۳ق: ج: ۸، ۶۸) اما مجموعه این مواضع گویای شکی بود که اخباریون به‌طور سیستماتیک نسبت به نهاد حکومت در عصر غیبت داشتند. بنابر نظریه استرآبادی، فقهای اصولی و مجتهدین و علمای اخباری حق دخالت در امور سیاسی و زعامتی را ندارند (بوذری-نژاد و ایرانپور، ۱۴۰۱: ۵۴). در میان اصولیون نیز نقدهایی که تا سطح شک نهاد علم نسبت به نهاد حکومت مرتفع گردید مشاهده می‌شود. گو اینکه حتی محقق کرکی هیچگاه منصبی را رسماً به عهده نگرفت و در مواردی نیز به نقد جدی حکام پرداخت که فی‌المثل می‌توان به مخالفت او با دستور قتل-عام اهل سنت اشاره نمود (جنابدی، ۱۳۷۸: ۲۴۷) اما این شک، شکل سازمان‌یافته نزد اصولیون نیافت.

در مجموع به استناد داده‌های یادشده، عصر صفوی از حیث برخورداری نسبی از شرایط و استانداردهای درونی علم وضعیتی رو به جلو نسبت به ادوار پیش از خود داشت اما این امر، فراز و فرودهایی طی سه قرن را تجربه نمود و در مراحل پایانی با افول نسبی در خصوص تمامی این استانداردها مواجه گردید.



نمودار (۸): معرف‌ها و مصادیق شک سازمان یافته علم در صفویه

ناپایداری خصلت سیستماتیک شک در علم عصر صفویه

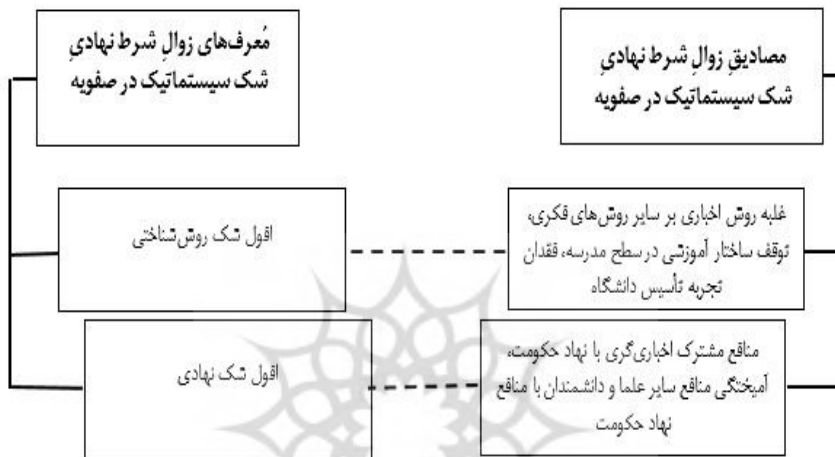
بنا بر مطالب فوق‌الذکر، از حیث شرط درونی چهارم با نام شک سازمان یافته نیز می‌توان تشکیک‌ها و نقدهای موجود میان اخباریون و اصولیون را نمونه شک روش شناختی در ساختار علمی این عصر دانست و شک اخباریون در خصوص عدم امکان دریافت اذن از شأن زعامت مجتهدین توسط حکام را گواهی بر شک نهادی در این عصر تلقی نمود اما شک روش شناختی که در نیمه نخست صفویه در حال شکل‌گیری بود، با غلبه اخباری‌گری بر سایر جریان‌های فکری از جمله بر اصولی‌گرایی، به یک انحصار در عرصه علم بدل شد و شعله‌های اولیه سازمان یافتگی علم خاموش شد، به ترتیبی که اگر مباحثه‌ای نیز رخ می‌داد، صرفاً در حدود برداشت‌هایی از مباحث پیشینیان و نه از حیث شک درباره آن افکار بود.

افزون بر این، سازوکار مهمی که می‌توانست به تداوم روند سیستماتیک شدن شک کمک کند مورد بی‌مهری قرار گرفت و آن، فرهنگ کتابخانه‌سازی بود؛ زیرا کتابخانه‌های سلطنتی عمدتاً دور از دسترس عموم بود و کتابخانه‌های شخصی نیز کم‌شمار بودند و کتابخانه‌های مدارس نیز محدود به محصلان بود. در نتیجه، شک مربوطه، به تدریج از شکل سازمان یافته دور شد؛ زیرا کنشگران میدان علم از نقدها و شک‌های وارد به سایر مکاتب و جریان‌های فکری بی‌اطلاع مانده و در نتیجه نقد مستمر، به یک سنت فکری بدل نشد؛ زیرا به گواه مندرجات سفرنامه دلاواله: «کتاب‌های علمی در این نواحی بسیار کم است و همین تعداد اندک نیز منحصراً در دست افراد علاقه‌مند است که به شدت از آنها مراقبت می‌کنند و به همین دلیل اجازه نمی‌دهند که به دست کسی بیفتد» (دلاواله، ۱۳۷۰: ۱۳۶).

عامل مؤثر دیگری که می‌توانست به تقویت بعد سیستماتیک شک روش شناختی متقابل میان علوم و اصحاب آنها بینجامد، عبور از سطح مدرسه‌ای علوم به سطح آکادمیک آن بود که در غرب، دقیقاً مقارن با عصر صفویه، رخ داد، اما در ایران عصر صفوی هیچ دانشگاه یا حتی جمعیت علمی که شک و نقد مستمر نسبت به یکدیگر را سازماندهی کنند تأسیس نگردید. گو اینکه شاردن نیز تنها از دو مقطع مکتب و مدرسه در ایران نام می‌برد و می‌نویسد: «ایرانیان از مکتب به مدرسه می‌روند» (شاردن، ۱۳۴۵، ج ۴: ۲۲۸).

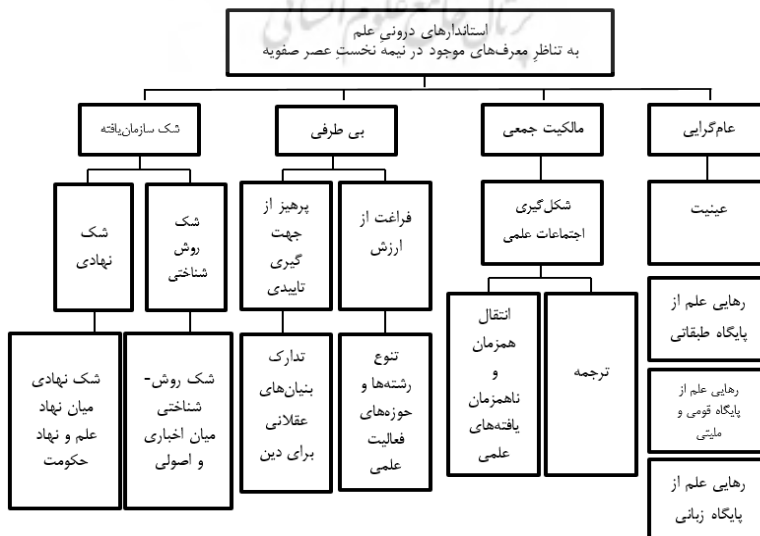
در خصوص شک نهادی نیز با میدان داری بلامنازع علمای اخباری در ساختار حاکمیت صفویه متأخر، کمتر نشانی از شک نهادی میان دو نهاد علم و نهاد حکومت باقی ماند؛ نه تنها هر گزاره‌ای که

کمترین زاویه را آموزه‌های تشیع داشت طرد می‌شد بلکه نقد علمی نسبت به نهاد حاکمیت نیز دیگر موضوعیت نداشت و نمونه آشکار آن، تأییدات مجلسی درباره شیوه حکمرانی شاهسلطان حسین صفوی، به رغم بی‌کفایتی محرز واپسین حاکم صفوی است. شاید با این توجیه که نقد و تشکیک به حاکم شیعی، تقویت امپراطوری سنی‌گرای عثمانی خواهد بود. بنابراین استناداد شک نهادی در علم، قربانی ملاحظات سیاسی وقت قرار گرفت.

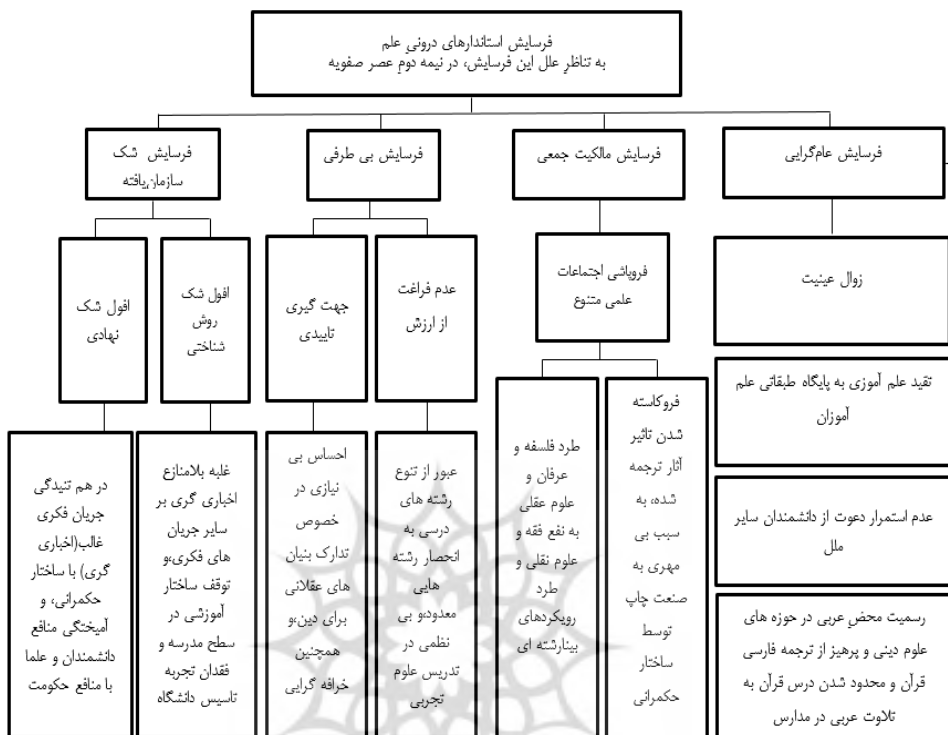


نمودار (۹): معرف‌ها و مصادیق زوال شک سازمان یافته علم در صفویه

مجموعه وضعیت یادشده، بر افول تدریجی معرف‌های دو وجهی شک سازمان یافته علم، هم در سطح شک روش شناختی و هم در سطح شک نهادی، دلالت دارد و فرض ناپایداری استناداد مربوطه، برای علم عصر صفوی را تأیید می‌کند.



نمودار (۱۰): ارزیابی وضعیت علم در نیمه نخست عصر صفویه به تفکیک شرایط درون- میدانی



نمودار (۱۱): ارزیابی وضعیت علم در نیمه دوم عصر صفویه به تفکیک شرایط درون- میدانی

نتیجه‌گیری

رابرت مرتن، براساس رویکرد کارکردگرایانه به علم، اطلاق عنوان علم به حوزه اندیشگانی یک جامعه را منوط به برخورداری این حوزه از مجموعه شرایط و ویژگی‌هایی می‌داند که ذیل عنوان کلی شرایط درونی قابل طرح می‌باشد. به این منظور چهار الزام نهادی مطرح شده برای علم اعم از؛ الف) عام-گرایی؛ ب) مالکیت اشتراکی یا جمعی؛ ج) بی‌طرفی و د) شک سازمان‌یافته متناسب با داده‌های تاریخی موجود در عصر صفویه در معرض آزمون قرار گرفتند.

وضعیت علم در عصر صفویه در خصوص عام‌گرایی، جایگاهی نسبتاً قابل قبول دارد؛ زیرا سبب‌ساز رهایی‌مقدماتی علم از پایگاه طبقاتی، پایگاه قومی و ملیتی، و پایگاه زبانی شد و تعدد مدارس، گرد

هم آمدن علما و دانشمندان از دیگر ملل غیر ایرانی، و متکلم به زبان های غیرفارسی گواه آن است اما این استاندارد علم در صفویه، در نیمه دوم کمرنگ گردید؛ زیرا به تدریج، این زبان عربی بود که به زبان اول حوزه های علوم دینی بدل شد و علم مجدداً گرفتار پایگاه زبانی شد. همچنین عدم تداوم دعوت از علما و دانشمندان سایر ملل، علم را دیگر بار گرفتار پایگاه ملیتی-قومیتی نمود. افزون بر این، پایگاه طبقاتی جویندگان علم در امکان تحصیل آنها تأثیر گذاشت.

صفویه در خصوص الزام نهادی دوم یعنی مالکیت اشتراکی از دو ناحیه به موفقیتی نسبی برای ایجاد ضریری از اجتماعات علمی جهت اشتراکی شدن معرفت دست یافت. نخست از حیث تأسیس مکاتب در مقام اموری فرمال، همچون مکتب اصفهان و دوم از حیث محتوایی که مکاتب اصولیون و اخباریون و حکما نمونه هایی از آن می باشد. مکانیسم دیگر یعنی تبادل ناهمزمان و همزمان با یافته های اجتماعات علمی دیگر جوامع بود اما فرآیند رو به زوال بُعد محتوایی و بُعد صوری مالکیت اشتراکی علم، پایداری استاندارد مذکور را به محاق برد؛ زیرا اجتماع علمی اخباری، سایر اجتماعات علمی را منکوب کرد و در درون مکاتب فکری و هنری، تنها رشته های نقلی به حیات خود ادامه دادند. علاوه بر این در خصوص ارتباط با اجتماعات علمی خلاق دیگر ملل، از جمله غرب، به کلی قطع شد. همچنین رهیافت های بینارشته ای نیز از کار افتاد؛ زیرا حکمت به عنوان پرچم دار رویکردهای بینارشته ای، مورد طرد و تکفیر فقها قرار گرفت و به طور ویژه، حکمت صدرایی که مبتکر رویکرد بینارشته ای بود، منکوب شد. در این بین، غفلت ساختار حاکمیت نسبت اهمیت چاپخانه ها، حداقل-های مرادفات علمی را قربانی نمود.

در ارتباط با الزام نهادی سوم یعنی اصل بی طرفی، اهتمام صورت گرفته در عصر صفویه به منظور ایجاد بنیان عقلانی برای دین شکلی از پرهیز آنان از جهت گیری تأییدی را نشان داد اما در ادامه، علاوه بر اینکه در مقاطع پایانی صفویه، این تنها علوم دینی بودند که علم تلقی می شدند، سایر علوم تنها در صورت تطبیق کامل با خوانشی خاص از دین، مورد پذیرش قرار می گرفت و حتی احساس ضرورت در خصوص ایجاد زیربنای عقلی برای دین، از اعتبار اولیه خود فرو افتاد. همچنین خرافه گرایی عرصه را از علم ورزی گرفت.

درباره چهارمین الزام نهادی علم یعنی شک سازمان یافته، تأکید این الزام نهادی، بر سازمان یافتگی آن است، نه صرف وجود آن. بر همین اساس و با توجه به اینکه شک سازمان یافته دارای دو بُعد روش-شناختی و نهادی می باشد، می توان شک مستقر میان دو جریان فکری اخباری گری و اصولی گری را جلوه ای از شک سازمان یافته موجود میان این دو، از حیث روش شناختی دانست. در خصوص شک نهادی نیز می توان به شک میان نهاد علم و نهاد حکومت اشاره نمود اما در ارتباط با این استاندارد مهم برای علم نیز، متدرجاً، با انحصارگرایی اخباریون، شک روش شناختی از رونق افتاد و با تنیدگی روزافزون اخباریون در ساختار حاکمیت، شک و نقد متقابل میان نهاد حاکمیت و نهاد علم نیز به شدت رنگ باخت.

با توجه به مجموعه مطالب و تحلیل های این پژوهش، بررسی امکان های عصر صفویه بستگی تام به ارکان آن، از جمله برخورداری نسبی صفویه از استانداردهای چهارگانه علم دارد اما بنا بر داده های تفکیک شده، این شرایط، فراز و فرودهایی داشته و اموری مستمر نبوده اند؛ زیرا در مقاطع پایانی صفویه، فترت در سایر شرایط درونی علم، به سبب کاستی های حوزه حکمرانی و غلبه جریان های فکری افراطی، مشاهده می گردد و رای به ناپایداری وضعیت علم را قوت می بخشد.

کتابنامه

- ابراهیمی دینانی، غلامحسین. (۱۳۸۷). شعاع اندیشه و شهود در فلسفه سهروردی، تهران، حکمت.
- ابی صعب، رولاجردی (۱۳۹۶). تغییر مذهب در ایران، ترجمه منصور صفت گل، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- اردبیلی، احمد بن محمد. (۱۴۰۳). مجمع الفانده والبرهان فی شرح إرشاد الأذهان، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- استرآبادی، محمدامین. (۱۴۲۴). الفوائد المدنیه، قم، النشر اسلامی.
- افندی اصفهانی، میرزا عبدالله. (۱۴۰۱). ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، تحقیق سیداحمد الحسینی، قم، مطبعه الخیام.
- امام جمعه، مهدی. (۱۳۹۵). سیر تحول مکتب فلسفی اصفهان از ابن سینا تا ملاصدرا، تهران، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.

- امین، سیدمحسن. (۱۴۰۳). اعیان الشیعه، تحقیق سیدحسن امین، بیروت، دار التعارف للمطبوعات.
- المهاجر، جعفر. (۱۹۸۹/۱۴۱۰). الهجرة العاملية الي ايران في العصر الصفوي: اسبابها التاريخية و نتائجها الثقافية و السياسية، بیروت، دار الروضة.
- الگود، سیریل. (۱۳۵۷). تاریخ پزشکی ایران و سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه بهار فرقانی، تهران، امیرکبیر.
- اولناریوس، آدام. (۱۳۶۳). سفرنامه، ترجمه احمد بهپور، تهران، سازمان انتشاراتی و فرهنگی.
- بحرانی، یوسف بن احمد. (۱۹۶۶). لولوء البحرين في الاجازات و تراجم رجال الحديث، تحقیق محمد صادق بحر العلوم، تحقیق و تعلیق محمدصادق بحر العلوم، نجف، مطبعة النعمان.
- براون، ادوارد. (۱۳۷۵). تاریخ ادبیات ایران (از آغاز عصر صفویه تا زمان حاضر)، ترجمه بهرام مقدادی، تهران، مروارید.
- بوذری نژاد، یحیی؛ ایرانپور، حسین. (۱۴۰۱). «پیامدهای سیاسی اجتماعی ظهور جریان اخباری‌گری در دوره صفویه»، پژوهش‌های ایران‌شناسی، ۱۲(۲۳)، ۶۶-۴۵.
- پارسا، فروغ. (۱۳۹۳). تفاسیر شیعی و تحولات تاریخی ایران، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- تاورنیه، ژان بابتیست. (۱۳۶۹). سفرنامه، ترجمه ابوتراب نوری، اصفهان، کتابفروشی سنائی.
- ثواقب، جهانبخش. (۱۴۰۱). «موقعیت علمی ایران در عصر صفویه از نگاه سیاحان اروپایی»، علم و تمدن در اسلام، ۴(۱۴)، ۹۵-۱۱۴.
- جعفریان، رسول. (۱۳۸۷ش). تاریخ ایران اسلامی (دفتر چهارم)، صفویه از ظهور تا زوال، تهران، کانون اندیشه جوان.
- جعفریان، رسول. (۱۳۷۹). صفویه در عرصه دین و فرهنگ و سیاست، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- جنابدی، امیربیگ. (۱۳۷۸). روضه‌الصفویه، به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- خوانساری، محمدباقر. (۱۳۶۰). روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات، ترجمه محمدباقر ساعدی خراسانی، تهران، کتابفروشی اسلامی.
- دلاواله، پیتر. (۱۳۷۰). سفرنامه، ترجمه شعاع‌الدین شفا، تهران، علمی و فرهنگی.
- سپنتا، عبدالحسین. (۱۳۴۶). تاریخچه اوقاف اصفهان، اصفهان، اداره کل اوقاف اصفهان.

- شاردن، ژان. (۱۳۴۵). سفرنامه، ترجمه محمد عباسی، تهران، امیرکبیر، جلد چهارم و پنجم.
- شاردن، ژان. (۱۳۷۴). سفرنامه، ترجمه اقبال یغمایی، تهران، توس، جلد سوم.
- شهرستانی، محمدبن عبدالکریم. (۱۳۶۱). توضیح الملل (الملل و النحل)، تحقیق و تصحیح محمدرضا جلالی نائینی، تهران، اقبال.
- صدر، سیدمحمدباقر. (۱۴۲۱). المعالم الجديده للاصول، قم، الدراسات التخصصيه للشهيد الصدر.
- صدرالمتألهين شیرازی، محمد. (۱۹۸۱). الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، بیروت: دارالحیاء التراث العربی.
- صفا، ذبیح الله. (۱۳۷۸). تاریخ ادبیات در ایران، تهران، فردوس، جلد پنجم.
- صفت گل، منصور. (۱۳۸۱). ساختار نهاد و اندیشه دینی در ایران صفوی، تهران، فرهنگی رسا.
- طباطبایی، سیدمحمدکاظم. (۱۳۹۳). تاریخ حدیث شیعه ۲ (عصر غیبت)، قم، دارالحدیث.
- فوکو، میشل. (۱۴۰۱)، نظم اشیاء: دیرینه‌شناسی علوم انسانی، ترجمه یحیی امامی، تهران، مطالعات فرهنگی.
- قاسمی، علی؛ موسوی‌سیانی، سعید؛ جلیلیان، شیدا. (۱۴۰۳)، «تعبیر قرآنی به منزله‌ی نشانگان فرهنگی مشروعیت‌بخش به شاه اسماعیل اول صفوی؛ مطالعه‌ی موردی فتوحات شاهی»، علم و تمدن در اسلام، (۱۹)۵، ۴۳-۶۷.
- قزوینی، جودت. (۱۴۲۶). المرجعیه الدینیّه العلیا عند الشیعه الامامیه، بیروت، دارالرافدین.
- قزوینی‌رازی، عبدالجلیل. (۱۳۵۸). النقض معروف به بعض مثالب النواصب فی نقض بعض فضایح الروافض، تصحیح جلال‌الدین حسینی آرموی (محدث)، تهران، انجمن آثار ملی.
- قفطی، ابوالحسن علی بن یوسف. (۱۳۷۱). تاریخ‌الحکمای قفطی، به‌کوشش بهین دارابی، تهران، دانشگاه تهران.
- کربن، هانری. (۱۳۶۹). فلسفه ایرانی و فلسفه تطبیقی، ترجمه سیدجواد طباطبائی، تهران، توس.
- کربن، هانری. (۱۳۷۷). تاریخ فلسفه اسلامی، ترجمه سیدجواد طباطبائی، تهران، کویر.
- کرسول، جان‌دبلیو. (۱۳۹۱). طرح پژوهش رویکردهای کیفی، کمی، و ترکیبی، ترجمه علیرضا کیامنش و مریم دانای طوس، تهران، جهاد دانشگاهی واحد علامه طباطبائی.
- کرکی، حسین بن شهاب‌الدین. (۱۳۹۶). هدایه الابرار الی طریق الاثمه الاطهار، تصحیح رؤوف جمال‌الدین، نجف، بی‌نا.

- کشاورز، زهرا سادات؛ چلونگر، محمدعلی؛ اصغر، منتظرالقائم. (۱۳۹۷). «تبیین و تحلیل نقش اجتماع علمی در فرآیند تمدنی دولت شیعی صفویه»، پژوهشنامه تاریخ تمدن اسلامی، ۵۱(۲)، ۲۶۵-۲۹۹.
- کمپفر، انگلبرت. (۱۳۶۰). سفرنامه، ترجمه کیکاووس جهاندار، تهران، خوارزمی.
- مجلسی، محمدباقر. (۱۳۸۶). کتاب رجعت، ترجمه حامد موسوی، قم، دلیل ما.
- مجلسی، محمدتقی. (۱۴۱۴). لوامع صاحب قرانی (مشهور به شرح فقیه)، قم، اسماعیلیان.
- مفید، محمدبن نعمان. (۱۴۱۳ق). اوائل المقالات، به کوشش مهدی محقق، تهران، دانشگاه تهران و مؤسسه مطالعات اسلامی.
- مطهری، مرتضی. (۱۳۸۴). مجموعه آثار شهید مطهری، تهران، صدرا.
- منزوی، احمد. (۱۳۴۸). فهرست نسخه‌های خطی فارسی، تهران، نشر مؤسسه فرهنگ منطقه‌ای.
- نصر، سیدحسین. (۱۳۵۹). علم و تمدن در اسلام، تهران، خوارزمی.
- واله اصفهانی، محمدیوسف. (۱۳۷۲). خلد برین (ایران در روزگار صفویان)، به کوشش میرهاشم محدث، تهران، بنیاد موقوفات محمود افشار.
- وبر، ماکس. (۱۴۰۰)، اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران، جامی.
- وحیدقزوینی، محمدطاهر. (۱۳۸۳). عباس‌نامه: شرح زندگانی ۲۲ ساله شاه‌عباس ثانی، تصحیح و تحشیه ابراهیم دهگان، اراک، کتابفروشی داودی.
- Arjomand, S. A. (1984). "The Shadow of God and the Hidden Imam. Religion, Political Order and Societal Change in Shi'ite Iran from the Beginning to 1890-". Chicago-London, the Un. of Chicago Press.
- Cannavo, L. (1977). Social models of Scientific Knowledge. International Sociology, 12(4), 475-496.
- Calder, N. (1983). "The structure of Authority in Imami Shi'i jurisprudence", Diss., London university.
- Crothers, C. (1987), Robert K. Merton, Publisher: Tavistock Books.
- Humphreys, Stephen (1991). Islamic History: A Framework of Inquiry, Princeton University Press.

Merton, R. K. (1973). "The Normative Structure of Science", in Merton, R. K., The Sociology of Science: Theoretical and Empirical Investigations, Chicago: University of Chicago Press

Merton, R. k. & Etal (1977). the sociology of science in Europe, Car bondalecus A: southern Ilion is university.

Merton, R. K. (1973). "The Normative Structure of Science", in Merton, R. K., The Sociology of Science: Theoretical and Empirical Investigations, Chicago: University of Chicago Press

Modarresi, H. (1984). "Rationalism and Traditionalism in Shi'i Jurisprudence: A Preliminary Survey", Studia Islamica, 59, 141-158.

Newman, A. J (1993). "The myth of the clerical migration to Safawid Iran: Arab Shiite opposition to 'Ali al-Karaki and Safawid Shiism," Die Welt des Islams, 32(1), 66-112.

